



محرابی که منافقین را به وحشت انداخت؛ چرا مدنی باید ترور می‌شد؟

۲۰ شهریور ۱۳۶۰، چرا منافقین برای حذف افراد سیاسی، محراب نماز جمعه تبریز را انتخاب کردند؟ پاسخ را باید در سالی جست‌وجو کرد که ترور به یکی از ابزارهای اصلی ضربه زدن به انقلاب تبدیل شد.

۲۰ شهریور ۱۳۶۰، چرا منافقین برای حذف افراد سیاسی، محراب نماز جمعه تبریز را انتخاب کردند؟ پاسخ را باید در سالی جست‌وجو کرد که ترور به یکی از ابزارهای اصلی ضربه زدن به انقلاب تبدیل شد.

خبرگزاری مهر، گروه فرهنگ و ادب، زهرا اسکندری: سال ۱۳۶۰ برای جمهوری اسلامی سالی متفاوت از بسیاری از سال‌های پس از پیروزی انقلاب بود؛ سالی که فضای سیاسی کشور با شدت گرفتن اختلافات، ورود سازمان مجاهدین خلق به فاز مسلحانه و سپس سلسله‌ای از انفجارها و ترورها، رنگ دیگری گرفت. در فاصله چند ماه، چهره‌هایی از مسئولان سیاسی، مذهبی و اجرایی کشور هدف عملیات‌های تروریستی قرار گرفتند؛ عملیات‌هایی که در هفتم تیر با انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی و شهادت ده‌ها نفر از مسئولان و در هشتم شهریور با انفجار دفتر نخست‌وزیری ادامه پیدا کرد.

اما موج ترور در همین جا متوقف نشد. تنها چند روز پس از انفجار دفتر نخست‌وزیری، در ۲۰ شهریور ۱۳۶۰، آیت‌الله سیداسدالله مدنی، امام جمعه تبریز و نماینده امام خمینی(ره) در آذربایجان شرقی، در محل برگزاری نماز جمعه این شهر هدف حمله قرار گرفت و به شهادت رسید.

محمد گرشاسبی در کتاب «ترور در تهران» به فضای ترورهای سال‌های ابتدایی انقلاب و حوادثی پرداخته است که در فاصله کوتاهی، امنیت سیاسی و اجتماعی کشور را با چالش جدی مواجه کرد. اهمیت این دوره در روایت ترور، تنها به تعداد عملیات‌ها بازمی‌گردد؛ بلکه نوع اهداف نیز نشان می‌دهد که تروریست‌ها تلاش داشتند با حذف چهره‌های مؤثر سیاسی و مذهبی، ساختار تازه تأسیس جمهوری اسلامی را با بحران روبه‌رو کنند.

در چنین بستری، شهادت آیت‌الله مدنی را نیز باید فراتر از یک حادثه در نماز جمعه تبریز دید؛ تروری که در یکی از عمومی‌ترین مکان‌های حضور مردم و در فاصله‌ای کوتاه از انفجار دفتر نخست‌وزیری رخ داد.

کودکی که راه حوزه را در پیش گرفت

سیداسدالله مدنی در سال ۱۲۹۳ هجری شمسی در دهخوارقان، آذرشهر، متولد شد. پدرش، آقامیرعلی، از سادات محبوب منطقه بود و به دلیل ارادت ویژه‌ای که به امیرالمؤمنین(ع) داشت، نام فرزندش را اسدالله گذاشت.

مدنی از همان کودکی با دشواری‌های زندگی روبه‌رو شد. در چهار سالگی مادرش را از دست داد و تربیت او بر عهده پدر و نامادری‌اش قرار گرفت. تحصیلات ابتدایی را در مدرسه طالبیه تبریز آغاز کرد و همزمان در کنار درس، به پدرش در کسب و کار کمک می‌کرد.

اما مسیر زندگی او به کار و زندگی معمول محدود نماند. در سال‌های جوانی برای ادامه تحصیل علوم دینی به حوزه علمیه یزد رفت و پس از درگذشت پدر، در حالی که تنها ۱۶ سال داشت، همراه برادر رضاعی خود به قم مهاجرت کرد.

قم برای مدنی مرحله‌ای تازه در زندگی علمی او بود. در محضر استادانی همچون آیات عظام حجت خوانساری و امام خمینی(ره) حاضر شد و در زمینه فقه و اصول، فلسفه، عرفان و اخلاق به تحصیل پرداخت.

پس از آن، راه نجف را در پیش گرفت؛ حوزه‌ای که سال‌ها در آن به تحصیل و تدریس مشغول بود. او از محضر بزرگانی مانند آیت‌الله سیدابوالحسن اصفهانی، آیت‌الله حکیم و آیت‌الله عبدالهادی شیرازی بهره‌برد و به درجه اجتهاد رسید.

مدنی در نجف تنها به تحصیل اکتفا نکرد. خود نیز کرسی تدریس داشت و شاگردانی تربیت کرد. بنا بر روایت‌های موجود، بخش قابل توجهی از شبانه‌روز او صرف تدریس علوم دینی می‌شد و به دستور آیت‌الله حکیم، درس تفسیر قرآن را نیز بر عهده گرفت.

اما آنچه بعدها از او چهره‌ای مبارز ساخت، تنها فعالیت علمی‌اش نبود. مدنی در سال‌هایی که مبارزه با رژیم پهلوی شکل جدی

تری به خود گرفت، از حوزه و منبر برای روشنگری سیاسی استفاده کرد.

محرابی که منافقین را به وحشت انداخت؛ چرا مدنی باید ترور می شد؟

منبرهایی که برای ساواک دردسرساز شد

فعالیت های مبارزاتی آیت الله مدنی از همدان آغاز شد. او برای آغاز حرکت خود، روستای دره بیگ را انتخاب کرد و معتقد بود باید حرکت اجتماعی را از نقطه ای کوچک آغاز کرد تا به تدریج مردم بیشتری با آن همراه شوند.

پس از تصویب لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی، سخنرانی های او علیه سیاست های حکومت پهلوی شدت گرفت. قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ نیز نقطه عطف دیگری در فعالیت های سیاسی او بود.

مدنی در برابر سرکوب مردم سکوت نکرد. فعالیت هایش باعث شد دستگاه امنیتی رژیم پهلوی او را تحت نظر قرار دهد و در نهایت، دستگیری و تبعید او در دستور کار قرار گیرد.

اما تبعید نتوانست فعالیت هایش را متوقف کند. خرم آباد، آذرشهر، نورآباد ممسنی، گنبدکاووس، بندر کنگان و مهاباد، هرکدام برای مدتی محل حضور او شدند.

مدنی در هر شهر، فعالیت تبلیغی و سیاسی خود را ادامه می داد. حتی زمانی که در خرم آباد حضور داشت و اقدام به توزیع رساله و آثار امام خمینی(ره) کرد، حساسیت ساواک نسبت به فعالیت های او بیشتر شد.

در همین سال ها، او علاوه بر مبارزه با حکومت پهلوی، با جریان هایی که از نگاه او تهدیدی برای باورهای دینی جامعه محسوب می شدند نیز مقابله می کرد. مبارزه با جریان بهائیت و جریان فکری احمد کسروی در آذربایجان از جمله این فعالیت ها بود.

در روایت تاریخی زندگی مدنی، این سال ها نشان می دهد که حضور او در عرصه سیاسی، فعالیتی ناگهانی و محدود به سال های پس از انقلاب نبود. او سال ها پیش از پیروزی انقلاب، به دلیل سخنرانی و فعالیت اجتماعی، با فشار و محدودیت حکومت مواجه شده بود.

تبعید تمام شد، اما مبارزه نه

با اوج گرفتن نهضت امام خمینی(ره)، مدنی همچنان به فعالیت خود ادامه داد و سرانجام با پیروزی انقلاب اسلامی، مرحله جدیدی از زندگی سیاسی او آغاز شد.

پس از پیروزی انقلاب، مردم همدان از او دعوت کردند تا به این شهر بازگردد. مدنی نیز به همدان رفت و در انتخابات مجلس خبرگان قانون اساسی، به عنوان نماینده مردم همدان انتخاب شد.

اما تحولات آذربایجان، بار دیگر مسیر زندگی او را به تبریز کشاند.

پس از پیروزی انقلاب، گروه های مختلف سیاسی تلاش می کردند در مناطق مختلف کشور نفوذ کنند. تبریز نیز از جمله شهرهایی بود که درگیر اختلافات و تنش های سیاسی شده بود. حضور حزب خلق مسلمان، فعالیت جریان های مخالف و تلاش برخی گروه ها برای ایجاد ناامنی، وضعیت آذربایجان را پیچیده کرده بود.

در این شرایط، مردم تبریز از امام خمینی(ره) خواستند آیت الله مدنی را به این شهر بفرستد. مدنی با حکم امام راهی تبریز شد و در سامان دادن به اوضاع سیاسی و اجتماعی شهر نقش گرفت.

حضور او در تبریز اما پایان کار نبود. پس از مدتی که او به همدان بازگشت، آیت الله سیدمحمدعلی قاضی طباطبایی، نخستین شهید محراب، به دست گروه فرقان ترور شد. بار دیگر نگاه ها به سمت تبریز رفت.

امام خمینی(ره) آیت الله مدنی را به عنوان نماینده ولی فقیه و امام جمعه تبریز منصوب کرد؛ انتصابی که مدنی را دوباره به یکی از مهم ترین سنگرهای سیاسی و مذهبی شهر بازگرداند.

محرابی که منافقین را به وحشت انداخت؛ چرا مدنی باید ترور می شد؟

محراب، آخرین سنگر

دوران دوم حضور آیت الله مدنی در تبریز با فضای آرامی همراه نبود. گروه های مخالف انقلاب، به ویژه جریان هایی که با نظام سیاسی جدید مخالفت داشتند، فعالیت می کردند و مدنی نیز به دلیل مواضع صریح خود، بارها تهدید شد.

حتی منزل او نیز از تعرض مخالفان در امان نبود و محراب مسجد نیز هدف حمله قرار گرفت. با این حال، مدنی تصمیمی برای کنار کشیدن نداشت. نماز جمعه برای او تنها یک مراسم عبادی نبود؛ سنگری عمومی برای ارتباط با مردم و بیان مواضع سیاسی و اجتماعی بود.

در روایت های مربوط به آن دوران آمده است که او برای مقابله با تهدیدها، حتی با پوشیدن کفن در نماز جمعه حاضر می شد و پیشاپیش مردم حرکت می کرد.

جمله ای که از او نقل شده، نگاهش به این جایگاه را نشان می دهد: «من تا زنده ام نماینده امام هستم و نماز جمعه را می خوانم.»

همین پافشاری سبب شد نماز جمعه تبریز با وجود تهدیدها تعطیل نشود.

این تصویر از مدنی را می توان در کنار فضای عمومی سال ۱۳۶۰ قرار داد؛ سالی که ترور به یکی از ابزارهای اصلی گروه های مسلح برای ایجاد ناامنی تبدیل شده بود. در کتاب «ترور در تهران» نوشته محمد گرشاسبی، روایت ترورهای این دوره در بستر شرایط سیاسی و امنیتی سال های ابتدایی انقلاب قابل بررسی است؛ دوره ای که هدف گیری مسئولان و چهره های اثرگذار، بخشی از راهبرد گروه های مسلح مخالف جمهوری اسلامی بود. در چنین شرایطی، مدنی نیز به دلیل جایگاه مذهبی و سیاسی اش، از اهداف جریان تروریستی منافقین قرار گرفت.

سال ۶۰؛ وقتی ترور از خیابان به محراب رسید

خرداد ۱۳۶۰ نقطه مهمی در روند فعالیت سازمان مجاهدین خلق بود. پس از عزل ابوالحسن بنی صدر از ریاست جمهوری، این سازمان به صورت رسمی وارد فاز مسلحانه شد و سلسله ای از عملیات ها و ترورها را آغاز کرد.

هفتم تیر، دفتر حزب جمهوری اسلامی هدف انفجار قرار گرفت. شمار زیادی از مسئولان و اعضای حزب در این حادثه به شهادت رسیدند. هشتم شهریور نیز دفتر نخست وزیر و محمدعلی رجایی، رئیس جمهور، و محمدجواد باهنر، نخست وزیر، به شهادت رسیدند.

در این فاصله، جامعه ایران شاهد موجی از عملیات های تروریستی بود؛ عملیاتی که هدف آنها تنها حذف یک فرد نبود، بلکه ایجاد فضای رعب و بی ثباتی در کشور را دنبال می کرد.

محمد گرشاسبی در «ترور در تهران» به همین دوره از تاریخ ترور در ایران پرداخته و با گردآوری روایت ها و اسناد مربوط به این حوادث، تصویری از فضای امنیتی آن سال ارائه می دهد. از این زاویه، ترور شهید مدنی نیز در امتداد همان موجی قرار می گیرد که طی آن، چهره های شاخص سیاسی و مذهبی هدف عملیات های تروریستی قرار گرفتند.

فاصله زمانی میان انفجار دفتر نخست وزیر و شهادت آیت الله مدنی نیز کوتاه بود. هشتم شهریور رجایی و باهنر به شهادت رسیدند و ۲۰ شهریور، تنها ۱۲ روز بعد، مدنی در تبریز هدف عملیات قرار گرفت.

محرابی که منافقین را به وحشت انداخت؛ چرا مدنی باید ترور می شد؟

جمعیت نمازگزار، هدفی که دیده نشد

جمعه ۲۰ شهریور ۱۳۶۰، آیت الله مدنی نماز جمعه را در تبریز اقامه کرد. پس از پایان نماز، حجت الاسلام میرزا نجف آقازاده

مشغول سخنرانی بود و مدنی نیز برای اقامه نماز مستحبی ایستاد. در میان جمعیت، فردی که نامه ای در دست داشت به سمت آیت الله مدنی حرکت کرد.

ظاهر ماجرا عادی بود؛ فردی که قصد داشت نامه ای را به امام جمعه برساند. حتی محافظ مدنی تلاش کرد نامه را از او تحویل بگیرد و خودش به آیت الله مدنی برساند. اما فرد مهاجم اصرار داشت نامه را شخصاً به او بدهد.

روزنامه جمهوری اسلامی در ۲۱ شهریور ۱۳۶۰، گزارشی از این حادثه منتشر کرد. بر اساس این گزارش، فرد مهاجم با تظاهر به اینکه قصد پرسیدن سؤال دارد، به آیت الله مدنی نزدیک شد و در حالی که وانمود می کرد قصد در آغوش گرفتن او را دارد، عملیات ترور را انجام داد. شاهدان از وقوع دو انفجار خبر دادند.

در روایت یکی از محافظان نیز آمده است که مهاجم خود را به آیت الله مدنی چسباند و در حالی که محافظ تلاش می کرد او را جدا کند، نارنجک هایی را که همراه داشت منفجر کرد.

لحظه ای بعد، همه چیز تغییر کرد. محراب نماز جمعه به صحنه انفجار تبدیل شد و آیت الله مدنی بر زمین افتاد. آیت الله مدنی پس از انفجار هنوز زنده بود. او را با سرعت به بیمارستان سینای تبریز منتقل کردند.

اما شدت جراحات بسیار زیاد بود. نارنجک در قسمت پهلوی سمت راست او منفجر شده بود و آسیب شدیدی به کلیه و ستون فقرات وارد کرده بود. پاهایش نیز به شدت مجروح شده بود.

تلاش پزشکان برای نجات او نتیجه نداد و آیت الله سیداسدالله مدنی پیش از آنکه اقدامات درمانی بتواند وضعیتش را تغییر دهد، به شهادت رسید.

عامل عملیات، مجید نیکو، از اعضای سازمان مجاهدین خلق معرفی شد. این حادثه جدا از موج ترورهای آن سال نبود؛ بلکه در شرایطی رخ داد که سازمان مجاهدین خلق تلاش داشت با هدف قرار دادن چهره های مؤثر، فضای سیاسی و اجتماعی کشور را تحت تأثیر قرار دهد.

تفاوت ترور مدنی اما در محل وقوع آن بود؛ او نه در یک دفتر اداری و نه در جلسه ای محدود، بلکه در میان نمازگزاران و پس از پایان نماز جمعه هدف قرار گرفت.

انفجار تنها جان آیت الله مدنی را نگرفت. حدود ۲۰ تا ۳۰ نفر نیز در این حادثه مجروح شدند و به بیمارستان های تبریز انتقال یافتند. در روایت محافظ شهید، پس از انفجار صدای «یا باب الحوائج» مردم در محل حادثه بلند شد؛ مردمی که تا چند لحظه قبل در نماز جمعه حضور داشتند و حالا با صحنه ای خونین مواجه شده بودند. خبر شهادت مدنی به سرعت در شهر پیچید.

استان آذربایجان شرقی عزای عمومی اعلام کرد و مردم در روز ۲۱ شهریور برای تشییع پیکر او به خیابان ها آمدند.

تشییع دومین شهید محراب

مراسم تشییع آیت الله مدنی در تبریز با حضور گسترده مردم برگزار شد. پیکر او سپس به قم منتقل شد و روز بعد، با حضور مردم و علما تشییع شد.

آیت الله سیداسدالله مدنی در مسجد بالاسر حرم حضرت معصومه(س) به خاک سپرده شد. او دومین شهید محراب انقلاب اسلامی لقب گرفت؛ عنوانی که پیش از او با شهادت آیت الله سیدمحمدعلی قاضی طباطبایی در تبریز شکل گرفته بود.

دو شهید محراب در فاصله ای کوتاه از یکدیگر و در یک شهر، به دست گروه های تروریستی به شهادت رسیدند؛ اتفاقی که نشان می داد محراب نماز جمعه و شخصیت های مذهبی نیز در سال های نخست انقلاب از موج ترور در امان نبودند.

پس از شهادت آیت الله مدنی، امام خمینی(ره) در پیامی ضمن تجلیل از شخصیت او، ترورش را محکوم کردند.

امام، مدنی را عالمی بزرگوار و عادل معرفی کردند که همچون جد بزرگوارش، در محراب عبادت به دست منافقی شقی به شهادت رسیده است.

در بخشی از پیام امام خمینی(ره) آمده است: «اگر با به شهادت رسیدن مولای متقیان اسلام محو و مسلمانان نابود شدند، شهادت امثال فرزند عزیزش مدنی هم آرزوی منافقان را برآورده خواهد کرد.»

این پیام در واقع پاسخی به هدفی بود که پشت سلسله ترورهای آن سال قرار داشت؛ اینکه با حذف چهره های مؤثر، ساختار سیاسی جمهوری اسلامی دچار فروپاشی شود.

منبع:

کتاب «ترور در تهران»/محمد گرشاسبی/ انتشارات ۲۷بعثت